

کاربرد ادبی و هنری حرف الف در اشعار شاعران سبک آذربایجانی

(خاقانی شروانی، نظامی گنجوی، مجیرالدین بیلقانی، فلکی شروانی)

غلامرضا حیدری*

چکیده

آ، الف، ا، (همزه)، اولین حرف الفبای زبان فارسی و عربی است و نیز نخستین حرف از حروف جمل و ابجد بوده و به حساب جمل نماینده عدد یک است. الف، رمز بُرج ثور است. الف در ادبیات عرفانی و کلامی و فلسفی کنایه از ذات یکتای احدیت، روح اعظم، عالم تجرید و تفرید و سر بیچون... است. حرف الف به واسطه شکل و جایگاه خاص و برخی از ویژگی‌های منحصر به فرد، یکی از پرکاربردترین حروف در ساخت مضامین بکر و فضاهای شاعرانه و ترکیبات و تعبیرات نغز و ظریف ادب پارسی بویژه در اشعار شعرای بزرگ سبک آذربایجانی یعنی؛ خاقانی شروانی، نظامی گنجوی، مجیرالدین بیلقانی و فلکی شروانی است. در اکثر اشعار این شاعران، الف؛ سابق، پیشوا، صدرنشین، نامور است. الف؛ نمادِ قد موزون، استوار، مستقیم و رعنا است. الف؛ مظهر سرافرازی، سربلندی، لاغری، ضعف، قیام، استقامت، قائم بودن است. الف، عاشق بالای خود است. الف چون سرکش دارد، پس سرکش است. الف زبان‌دار و دوزبان، در عین داشتن زبان، خاموش است. الف، فقیرترین به حساب می‌آید. الف؛ نماد بی‌چیزی، فقر، گدایی، عدم و ترک اوصاف است. الف؛ عریانی، شادابی، بی‌سری، میان بستگی و آراستگی را به ذهن متبادر می‌کند. الف؛ مظهر تنهایی، تجرد، تفرد، صداقت، درستی و پاکی است. الف، بی‌حرکت و ساکن است. آفرینش الف با نقطه آغاز می‌شود. جمله حروف و اعداد بر محور حرف الف می‌گردند. الف، اولین حرف آفرینش است. الف، نماد خردی و کوچکی و ریزی هم است. الف یکی از مشابه‌های پرکاربرد ادب پارسی است و شعرا در تصاویر و مضامین شعری، خار، هلال ماه، عصا، قلم، انگشت، سرو، ماه نو، کمر باریک و... را به الف مانند می‌کنند. در این مقاله سعی شده است به کاربرد ادبی و هنری حرف الف در اشعار شاعران سبک آذربایجانی پرداخته شود.

کلید واژه‌ها: الف، شعر، شعرا، سبک آذربایجانی.

*استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی واحد ابهر، دانشگاه آزاد اسلامی، ابهر - ایران.

مقدمه

در پهنه ادب پارسی، شاعران و نویسندگان با عنایت به شکل و حالت و ویژگی حروف، دست به مضمون آفرینی‌های بکری می‌زنند و با خلق ترکیبات و عبارات و تعابیر و تصاویر نغز از این علائم ظاهری حروف به نحو مطلوب بهره می‌برند. در عالم آنها هر حرفی جانی دارد که به زبان حالت، ایما، رمز، کنایه، ارزش، مقام و... با دیگران سخن می‌گوید، زمانی زبان الف، گویای بلندی، کشیدگی، راستی، صداقت، فقر، عریانی و... زمانی زبان میم، گویای تنگی، شکنج، خردی و... زمانی زبان دال، گویای خمیدگی، کوژی، ناتوانی و... زمانی زبان نون، زبان گویای... است. حروف در خلال این گونه نوشته‌ها ارزش و مقدار نیز می‌یابند و بر پایه همین نگرش، الف را نمودی از عدد یک می‌دانند و ب را نمایانگر دو و ج را نمودی از عدد سه و د را نمودی از... می‌دانند. خلق تصاویر، مضامین، تعابیر و ترکیبات نغز و ظریف با حروفی که خود خلاق آن تعابیر و ترکیبات هستند، نغزی و ظرافت کار را بیشتر می‌نمایاند و آنجا که چاشنی ایهام و جناس و دیگر آرایه‌های ادبی بدان افزوده میشود ملاحظت و سلامت آن صد چندان می‌شود و وقتی تصاویر ذهنی و تخیلی ناشی از ذهن و قریحه و قاد نویسنده و شاعر، بستری مناسب برای این‌ها فراهم می‌کند، خواننده را به وجد و شور و نشاط درمی‌آورد.

اهمیت و بیان مسأله

با عنایت به گستردگی توجه شعرا و نویسندگان به آفرینش تصاویر، مضامین، تعابیر و ترکیبات به مدد شکل و حالت حروف الفبا، به ویژه حرف الف که به واسطه شکل و جایگاه خاص و برخی از ویژگی‌های منحصر به فرد، یکی از پرکاربردترین حروف در ساخت مضامین بکر و فضاهای شاعرانه و ترکیبات و تعبیرات نغز و ظریف ادب پارسی است، به دامنه کاربرد حرف الف در خلق تصاویر شعری و هنری شاعران پهنه ادب پارسی بویژه شاعران سبک آذربایجانی که به تصویرسازی از الف توجه خاصی داشته‌اند، می‌پردازیم و با گشت و گذر در مجموعه اشعار این شعرا، به برخی از این تصاویر، مضامین، ترکیبات و تعابیر برساخته از شکل و

حالت حرف الف اشاره می‌کنیم، هرچند در بسیاری از موارد در ساخت فضاهای شاعرانه، از تداخل و خلط دیگر حروف در دامنه حروف دیگر، گریزی نیست.

پیشینه تحقیق

اگرچه شعرای سبک آذربایجانی از نظر جایگاه خلق مضامین هنری و ادبی در آغاز راه آفرینش‌های ادبی و هنری نغز، نسبت به دوره‌های بعد خود یعنی سبک عراقی و بویژه سبک هندی قرار دارند، اما دامنه محدود توجه آن‌ها به خلق تعابیر و ترکیبات و مضامین بر ساخته از حروف الفبا بویژه الف، باعث شده است تا در زمینه کاربرد ادبی و هنری و تصویری الف، کمتر مقاله و تحقیقی ارائه گردد. هرچند در کنار تحقیقات اصلی، در حاشیه، به صورت پراکنده و موردی و مختصر درخصوص توجه شاعران این سبک به حرف الف، به نکات خوب و گرانقدری اشاره شده است، ولی تحقیق و مقاله‌ای در این راستا در پهنه سبک آذربایجانی و شعرای آن، انجام نشده است و مقاله زیر در نوع خود می‌تواند زمینه‌ای برای پرداختن به دیگر حروف الفبای فارسی، در سبک آذربایجانی و حتی در دامنه‌ای وسیع‌تر در سبک‌های ادبی دیگر باشد. هرچند نگارنده این مقاله، در مقالات دیگر، کاربرد هنری و ادبی و تصویری الف را در سبک خراسانی و سبک عراقی و سبک هندی نیز مورد بررسی قرار داده است.

جایگاه ادبی و هنری الف

الف، آ، ا، (همزه)، نام نخستین حرف الفبای زبان پارسی و عربی است. هرچند برخی همزه را پس از الف دومین حرف الفبا به حساب می‌آورند و تفاوت‌هایی را برای آن دو بیان می‌دارند، اما عموماً، همزه را نیز الف می‌گویند. الف را به صورت لا (لام، الف) ضبط می‌کنند که نشان‌دهنده همزه ساکن است. الف مقصوره و الف ممدوده نیز می‌گویند. «الف، اولین حرف از حروف جمل و ابجد است که در حساب جمل نماینده عدد یک است. در جدول تقویمی علامت روز یکشنبه است. الف، از نظر لغوی و کنایی، در شعر برخی از شاعران عارف و متصوفه ادب پارسی، کنایه از ذات یکتای احدیت، لفظ الله، وحدت، روح اعظم، سید دو عالم، مهتر آدم، باطن و حقیقت واحد،

باطن قرآن، جوهر فرد، عقل اول، جبرئیل، جوهره، عالم تجرید و تفرید، سر بیچون و... است.» (خلف تبریزی، ۱۳۶۲: ۱۳۵)، که در زیر به برخی از آن‌ها که در اشعار شعرای بزرگ سبک آذربایجانی بازتاب داشته‌اند اشاره می‌شود.

حرف الف علاوه بر تعابیر لغوی و کنایی، از دیدگاه ادبی و هنری و تصویر آفرینی، به واسطه شکل و حالت و جایگاه خاص و برخی ویژگی‌های منحصر به فرد، یکی از پرکاربردترین حروف در ساخت مضامین بکر و فضاهای شاعرانه و ترکیبات و تعبیرات نغز و ظریف ادب پارسی است: - الف، چون در آغاز و شروع حروف الفبا قرار دارد؛ پس سابق، پیشرو، پیشوا، صدرنشین، نامور، معروف و باکمال است و رتبت و جایگاه آن بیشتر و برتر از همه است و پیش از همه به شمار می‌آید.

- الف، راست و کشیده و افراشته و بی پیچ و خم است؛ پس مظهر سرافرازی و سربلندی است. قد و قامت موزون، استوار، کشیده، راست، مستقیم و رعنا و آراسته، بویژه محبوب و معشوق را به آن نسبت می‌دهند. الف قامت یار در دل جای دارد. الف، سر بر آسمان دارد و عاشق قد و بالای خود است و بر آن می‌بالد.

- الف، باریک و نازک و کشیده است. لاغری، ضعف، عدم، و نیز باریکی و هلالی کمر، میان و اندام را به آن نسبت می‌دهند.

- الف، به واسطه شکل ایستایی و استقامتی و جایگاه آغازین حروف، نماد قیام و ایستادگی، استقامت، استواری، سرپایی، عمودی، ثابت قدمی و قائم بودن و... است. الف، بر قدم‌های خود سوار است و برپا و سرپاست.

- الف، چون هیچ کدام از حرکات را نمی‌گیرد و نیز فاقد نقطه است، مظهر ندادی، بی چیزی، مفلسی، فقر، گدایی، عدم، نیستی، فنا، ترک اوصاف و... است. الف، دست در امکان ندارد و بر هیچ افتاده و در بند هیچ است.

- الف، مد و سرکشی بر سر دارد. از مد الف به سایبان، کلاه، تاج، افسر الف تعبیر می‌کنند. الف، به واسطه این تاج و کلاه، کلاه‌دار و تاج‌دار و سپهدار است. چون سرکش دارد، پس سرکش هم است.

- الف، در شکل و حالت نوشتاری، سر ندارد که از آن به بی‌سری الف تعبیر می‌کنند.
- الف، چون در آغاز حروف با قامتی استوار و کشیده و ایستا قرار دارد و کلاهی هم بر سر دارد؛ سپهداری را به آن نسبت می‌دهند.
- الف، به واسطه شکل و حالت خاص خود؛ مظهر حیرانی، سرگردانی، سرگشتگی، جنون و عاشقی است. الف، از عشق، به سر می‌گردد، اما از عشق بر نمی‌گردد.
- الف، چون در شکل نوشتاری، دو سر دارد، از آن به زبان الف و یا به دو زبانی الف تعبیر می‌کنند. الف زباندان و دو زبان، با وجود داشتن زبان، خاموش و ساکت است. الف دو زبان دارد و دو زبانی است اما دو زبان و متملق و دورو نیست.
- الف، چون همیشه اعراب سکون می‌گیرد، مظهر سکون، بی‌حرکتی و آرامش و... است.
- الف، به واسطه شکل و حالت خاص خود، میان را بسته، آماده خدمت و انجام کار و حرکت است.
- الف، شکل راست شده حرف ه است. الف، مظهر راستی و ه، مظهر خمیدگی است.
- الف، اگر به شکل نعل درآید تبدیل به ن می‌شود.
- الف، چون از حروف دیگر جدا نوشته می‌شود و در صورت اتصال، فقط به حرف قبل خود متصل می‌شود، میل به وصل ندارد و از جمله حروف منزّه است، پس مظهر تنهایی، یکتایی، جدایی، گوشه‌نشینی، آزادی، وارستگی، تجرد، تفرّد و یگانگی و... است.
- الف، همیشه به یک شکل و هیأت نوشته می‌شود و در اتصال با حروف دیگر هم، برخلاف برخی از حروف، بدون تغییر شکل و ماهیت، نوشته می‌شود. از این رو الف یک شکل، مظهر یک‌رویی، راستی، صداقت، درستی، پاکی، وفاداری و... است. چون ظاهرش راست و یکتا و پاک است.
- الف در نوشتار، شکل کوتاه شده‌ای هم به نام الف مقصوره دارد که مظهر خردی و کوچکی و ریزی است. دل تنگ و خرد و کوچک و قاچ کوچک هندوانه، طالبی، خربزه و آشیانه و خانه و مکان کوچک و هر چیز مختصر و خلاصه و کوتاه و اندک و بی‌مقدار... را الف می‌گویند.

یک الف بچه و یک الف زخم و یک الف... و نیز الف الف شدن و الف الف کردن به معنای ریزریز و خُرد و تکه تکه و شَرَحه شَرَحه شدن و کردن از این تعابیر برگرفته شده است.

- الف، چون راست و استوار است و جز راستی چیزی ندارد، پس راست پیشه است و از راستی، اساس تمامی حروف گشته است.

- الف، اولین حرف آفرینش است. هر چند ذاتاً در مرتبه اول است اما در صورت متصل شدن به حروف دیگر، در پایان قرار می‌گیرد.

- الف، در شکل نوشتاری، چون شبیه عدد یک است و از نظر حساب جَمَل و حروف ابجد و ترتیب حروف الفبا، در جایگاه و ارزش یک قرار دارد و از طرفی هم بر پایه باور قدما، از به هم پیوستن نقطه‌های متعدّد، شکل گرفته است و آفرینش آن با نقطه آغاز می‌شود، و صفر نیز که شبیه نقطه است و به تنهایی هیچ است و در شمار نمی‌آید و تنها زمانی که پس از عددی قرار گیرد ارزش و کارایی می‌یابد، ترکیبات مربوط به الف و نقطه و صفر و یک، و ارزش عددی پیدا کردن الف، و ده و صد و هزار شدن آن به واسطه صفر و نقطه، از فضاهای شاعرانه برگرفته از این تصوّر و باور است.

- الف، در حالت وصل، به تلفظ در نمی‌آید. الف وصل در این حالت مخفی و پنهان می‌شود.

- الف، در شکل و حالت نوشتاری، عریانی، برهنگی، پَرافکنندگی، آشکارایی، خندانی، شادابی، بی‌سری، زبان‌داری، آراستگی و... را به ذهن متبادر می‌کند.

- الف، از ترکیب و از به هم پیوستن سه نقطه ساخته می‌شود. در ضمن در هنر خوشنویسی و خطاطی نیز، امتداد و کشیدگی الف معمولاً به اندازه سه نقطه در کنار هم است. از این، به تکرر و تعدّد از وحدت تعبیر می‌کنند. تعابیری چون اوّل و آخر الف، نقطه‌ای است، الف، یک نقطه است، اصل و مبدأ الف، یک نقطه است، الف، ظرف است و نقطه، مطروف، نقطه وحدت در الف هویدا شد، الف، از نقطه پیدا شد، نقطه‌ها باطن، الف، ظاهر است و... بر پایه همین تعبیر است.

- الف، قطب حروف است و در همه آن‌ها حضور دارد. حروف و اعداد دیگر یا به گونه‌ای شکل تغییر یافته حرف الف هستند و یا در ساختار شکل خود حرف الف را هم دارند. پس، جمله حروف

و اعداد، بر محور و مدارِ حرفِ الف می‌گردند و الف همه چیز را در جان خویش، جای می‌دهد. از این به تکرر و تعدد از وحدت و تکرر ذات اشیاء با مُسمای الف، تعبیر می‌کنند. تعبیری چون، الف در همه حروف دیده می‌شود، ها اگر راست شود، همان الف است، الف، نقطه بود و دال شد. بی، خلیفه الف است، طولِ قدِّ الف، صورت بی می‌نماید، الف، در جان همه عالم است، الف، نهایتِ کمالِ آفرینش حروف است، الف، معتدل است و... از این دیدگاه گرفته شده است.

- منجمان، بُرج‌ها را با حروف ابجد نامگذاری می‌کنند، و به جای الف که نخستین حرف ابجد است، صفر می‌گذارند و بُرجِ حَمَل را که اولین بُرج است، صفر می‌نامند. و ثور را یک و... الی آخر. ارتباط الف در جایگاه یک در شمار ابجد و صفر در علم نجوم و تقابل و توافق آن دو از این قاعده تبعیت می‌کند.

- علاوه بر تعبیر و موارد برگرفته از شکل و هیأت و ویژگی‌های خاص الف که در بالا بدان اشاره شد، در خلق تصاویر و فضاها و مضامین بکر شاعرانه، الف، یکی از مشبیه‌ها و حتّی مشبیه‌های پرکاربرد ادب پارسی است. در تصاویر و مضامین شعری و نثری ادب پارسی، خطِ عذار، میخ، خار، ماه نو و هلال ماه، عصا، قلم، آلت تناسلی نر، ابروی کشیده، دندان‌های شانه، زلف بلند و دراز، انگشت، خدنگ، تیر، سوزن تیز و باریک، قد و قامت کشیده و موزون، خطِ محور، خط استوا، دار مجازات، شمشیر، خط و اثر ناشی از تازیانه و شلاق، کمر و میان باریک و نازک، زخم و شکاف ناشی از ضربه شمشیر، شکاف و شیار، دل و سینه تنگ و کوچک، ناله و آه کشیده، هرچیز مختصر و کم و اندک و بی‌مقدار و... به الف مانند می‌کنند و یا در مقام مشبیه از آن بهره می‌جویند.

- تعبیری با نمود و نشانه برتر و عالی که برگرفته از ارزش و جایگاه برتر الف است از دیگر توجهات شاعران و نویسندگان در ایجاد ترکیبات شاعرانه و ادبی با حرف الف است. ترکیباتی چون الفِ عزّت، الفِ علا، الفِ عدل، الفِ سخن، الفِ مردمی... که نشانه‌بزرگی و سربلندی و برتری و تعالی و... است، از این دست به شمار می‌روند.

- و نیز در ترکیباتی چون الفِ قامت، الفِ استقامت، الفِ بالا، الفِ استوا، الفِ اطعنا، الفِ آه... علاوه بر این که در یک فضای شاعرانه و ایهامی، به حرفِ الف و مدّ و سرکش به کار رفته در

ساختار کلمه و واژه، اشاره و بر ماهیت کشیدگی و ایستایی و امتداد آن در ساختار کلمه، تأکید می‌کند، به شکل استوار و ایستا و کشیده ظاهری واژه‌های برساخته از آن نیز که از کشیدگی و ایستایی و استواری الف متأثر و برخوردار است، توجه می‌کند. مثلاً در ترکیب الف آه، علاوه بر کشیدگی حرف الف و کشیدگی مد آن، امتداد و تداوم و کشیدگی آه نیز مد نظر است. و یا در ترکیب الف قامت علاوه بر الف کلمه قامت، به ایستایی شکل ظاهری قامت، توجه می‌شود.

- ترکیباتی چون الف مستقیم، الف یک‌تنه، الف یکتا، الف راست، الف تنها و... که تعداد آن‌ها کم نیز نیست، ترکیباتی هستند که با ترکیب صفت شاخص حرف الف ساخته شده‌اند که گذشته از این که یک ترکیب دستوری به شمار می‌روند، یک فضای زیبای هنری را هم ایجاد می‌کنند.

ز هرچه زیب جهان است و هرکه زاهل جهان
مرا چو صفر تهی دار و چون الف تنها
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۳: ۱۰)

چون صفر و الف، تهی و تنها
چون تیر و قلم، نحیف و عریان
(همان: ۳۶۴)

شاه شاه است و الف هم الف ارچه به نقش
با حروف دگرش در سور آمیخته‌اند
(همان: ۱۱۹)

ای نیزه شاه، ای قلم تختة نصرت
از نقطه دولت، الف عز و علایی
(همان: ۴۳۶)

الف راست صورت صواب است لیکن
اگر کژ شود هم خطایی نیابی
(همان: ۴۱۶)

از «انتش» همزه مسمار و الف داری شده
بر چنین داری ز عصمت کافها خوان آمده
(همان: ۳۷۰)

الف را بر اعداد مرقوم بینیی
که اعداد فرعند و او اصل و والا
(همان: ۸۱۵)

زو دید آن نماز که قائم بود الف
را کع بماند دال و تشهد نمود لام
(همان: ۳۰۱)

تا جدایی زین و آن بر سر نشینی چون الف
چون پیوستی به پایان اوفتی هم در زمان
(همان: ۳۲۵)

چون در اسد رسیدی چون سنبله سنان کش	از ضربت الف سان کردی چو سین و دالش (همان: ۲۲۸)
هر دو الوفند و از سر دو الفشان	از پی میم است جنگ نز پی کاف است (همان: ۸۶)
هنگام بار، قدّ الف وار خسروان	در خدمت تو چون قد ابدال، دال باد (فلکی شروانی، ۱۳۴۵: ۱۰۱)
نه به بدری برسد هرکه هلال تن خویش	پیش بالای الف وار تو چون نون نکند (همان: ۲۸)
از پی میم مملکت، زان سر رمح چون الف	قلّه کوه قاف را، کاف کند گه طعان (بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۵۷)
تو الف قدّی و شاید که وفا هیچ نداری	زانکه من دائم و تو هم که الف هیچ ندارد (همان: ۲۱۷)
ای چو الف عاشق بالای خویش	الف تو با وحشت سودای خویش (نظامی گنجوی، ۱۳۷۰: ۹۵)
زلف سیهش به شکل جیمی	قدش چو الف، دهن چو میمی (همان: ۵۵۵)
از آن نقطه که خطش مختلف بود	نخستین جنبشی کامد الف بود (همان: ۳۸۸)
گر الفی مرغ پرافکنده باش	ور نه چو بی، حرف سرافکنده باش (همان: ۹۵)

***الف آدم: حرف الف در کلمه و واژه آدم. به ایستایی و کشیدگی و استواری و آغازگری حرف الف در آغاز کلمه آدم نیز توجه دارد.

امّی گویا به زبان فصیح از الف آدم و میم مسیح
(همان: ۱۶)

***الف از اُشترندانستن: «مانند الف از ب نشناختن، الف با را نشناختن، راست از کج نشناختن. ترکیب، کنایه از قدرت تشخیص و درک نداشتن. / کنایه از بی سواد و نادان و جاهل و ناآگاه بودن.»
(معین، ۱۳۷۵: زیر الف)

من آن کسم که الف ندانم از اُشتر تو پیل بالا زر بخش و جرم بخشایی
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳۳۲)

※ الف از با و جیم به راستی جدا گشتن: با عنایت به شکل حروف الف و با و جیم، که الف مظهر راستی و با و جیم هم مظهر ناراستی و کجی است، علاوه بر تأکید بر راستی و درستی، ترکیب، کنایه از عدم توافق و تناسب و سنخیت است.

به راستی رسی اندر جهان وحدت از آنک الف به راستی از با و جیم گشت جدا
(همان: ۱)

※ الف ب ت بر لوح خاموشی نوشتن: سه حرف آغازین الفبا را بر لوح و تخته تعلیم خاموشی نوشتن. // ترکیب، کنایه از آغاز به تعلیم خاموشی و سکوت کردن. یاد دادن خاموشی و سکوت. تأکید و امر به خاموشی و سکوت کردن. // اشاره به این دارد که در مکتب خانه‌های قدیم، جهت تعلیم و یاد دادن حروف الفبا، ابتداء، حرف الف و سپس ب را که جزو اولین حروف ابجد و الفبا است بر روی تخته و لوح می‌نوشتند و تکرار می‌کردند تا آموخته شود. و در نهایت، کلمات را می‌نوشتند و تکرار می‌کردند و آن‌ها را به متعلم می‌آموختند.

مرا بر لوح خاموشی الف ب ت نوشت اول که درد سر زبان است و ز خاموشی است درمانش
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۳: ۲۰۹)

※ الف (چیزی، هیچ) ندارد: چون الف، هیچ نقطه‌ای ندارد و هیچ اعراب و حرکتی نمی‌پذیرد و ظاهری لخت و عریان دارد و تنها و فرد و تک است، از آن به نداشتن ثروت، درویشی و فقر و نداری الف تعبیر می‌شود. // و نیز الف، هیچ ندارد؛ مثلی مشهور بر شناساندن الفبا به کودکان است. رسم بوده که معلم مکتب‌خانه برای یاد دادن حروف الفبا به کودکان و مبتدیان، می‌گفت: با، یکی به زیر دارد، تا، دو تا به سر دارد، الف، هیچ ندارد و منظور نقطه بود. ر.ک. الف.

چون الف آراسته مجلسی هیچ نداری چو الف مفلسی
(نظامی گنجوی، ۱۳۷۰: ۹۵)

تو الف قدی و شاید که وفا هیچ نداری زانکه من دانم و تو هم که الف هیچ ندارد
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۱۷)

***الف دال میم:** سه حرف ا، د، م // کنایه از لفظ و کلمه آدم است که از حروف الف، دال، میم ساخته می‌شود.

به یک قیام و چهار اصل و چل صباح که هست از این سه معنی الف دال و میم بی اعراب
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۳: ۵۱)

او بود نقطه حرف الف دال میم را کامد چهل صباح و چهل اصل و یک قیام
(همان: ۳۰۱)

***الف در اول سبب افزودن:** با افزودن حرف الف به آغاز لفظ سبب، کلمه و لفظ آسیب به معنای صدمه به وجود می‌آید. // ترکیب، کنایه از رنج و آسیب رسانیدن است.

سبب صفهان الف فزود در اول تا خورم آسیب جانگرای صفهان
(همان: ۳۵۷)

***الف سوزنی:** الفی که سوزن وار، باریک نوشته می‌شود. الف مانند سوزن، باریک و راست و تیز و نافذ. (ر.ک. سجادی، ۱۳۷۴: ۱۱۵)

چون الف سوزنی، نیزه و بنیاد کفر چون بن سوزن به قهر، کرده خراب و بیاب
(همان: ۴۴)

***الف، صفر (صفر، الف):** الف در شکل نوشتاری، شبیه عدد یک است و از نظر حساب جمل و حروف ابجد و ترتیب حروف الفبا، در جایگاه و ارزش یک قرار دارد، در هنر خوشنویسی و خطاطی، امتداد و کشیدگی الف، معمولاً به اندازه سه نقطه در کنار هم است. صفر نیز شبیه نقطه است و به تنهایی هیچ است و در شمار نمی‌آید و تنها زمانی که پس از عددی قرار گیرد، ارزش و کارایی می‌یابد. منجمان نیز، بُرج‌ها را با حروف ابجد نامگذاری می‌کنند و به جای الف که نخستین حرف ابجد است صفر می‌گذارند و بُرج حَمَل را که اولین بُرج است، صفر می‌نامند، و ثور را یک و... الی آخر. ارتباط الف در جایگاه یک در شمار ابجد و صفر در علم نجوم و تقابل و توافق آن دو از این قاعده تبعیت می‌کند. و از الف، به قامت کشیده و موزون معشوق و از صفر، به دهان تنگ و خرد معشوق و در نهایت به زیبایی‌های معشوق و محبوب در کنار هم اشاره دارد. درکل،

تقابل و ترکیب الف و نقطه، و صفر و یک، و ارزش عددی پیدا کردن الف، به واسطه صفر و نقطه مقابل آن، از فضاهای شاعرانه ادب پارسی است. و نیز ر.ک. الف.

که الف چون بشد از منزل یک صفر بر جای الف کرد ثبات
(همان: ۷۵۴)

ز هر چه زیب جهان است و هر که زاهل جهان مرا چو صفر تهی دار و چون الف تنها
(همان: ۱۰)

چون صفر و الف، تهی و تنها چون تیر و قلم، نحیف و عریان
(همان: ۳۴۶)

به هم بوند الف و صفر پس مگوی که نیست خدنگ همچو الف در جهان صفر آسا
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲)

※الف کوفی: حرف الف در خط کوفی. // با توجه به شکل خاص الف کوفی، که کج است، کنایه از هر چیز خمیده و کج. // با توجه به شکل خاص الف کوفی، که عریان است و چیزی ندارد، کنایه از نداری و بی سیمی و بی پولی است. // و نیز کنایه از آلت تناسلی نر. (ر.ک. رامپوری، ۱۳۶۳: ۷۹)

نزد رئیس چون الف کوفی آمدم چون دال سرفکنده، خجل سار می روم
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۳: ۸۹۸)

آنچه از آن مال در این صوفی است میم مطوق، الف کوفی است
(نظامی گنجوی، ۱۳۷۰: ۹۳)

※الف نون: دو حرف ا، ن. // با عنایت به شکل حروف الف و نون، کنایه از راست و کج. که به خطوط طغرا نیز توجه دارد. // ترکیب دو حرف الف و نون، که با هم لفظ و کلمه آن و ان را به وجود می آورد.

نام شه زان اول و آخر الف کردند و نون یعنی اندر ملک طغرا برنتابد بیش ازین
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۳: ۳۳۹)

‖ الف وصل: الف وصل به لفظ در نمی آید و در تلفظ می افتد. (سجادی، ۱۳۷۴: ۱۱۶)

بدان که چون الف وصل باشم از خواری که نام نبود و بیند خلق دیدارم
(همان: ۲۸۷)

‖ الف های اطعنا: اشاره دارد به دو الف در دو طرف کلمه اطعنا (به معنی اطاعت کردیم ما) و یا به تعبیری دیگر سه ادر اطعنا، که شامل دو «ا» در اول و آخر اطعنا و یک «ا» در صورت و شکل ط. // درکل با توجه به شکل کلمه اطعنا، و قرارگرفتن و ایستادن الف در اطراف طعن و اطعنا، ایستادگی و آمادگی و نیز طاعت برداری را به ذهن متبادر می کند. // با توجه به لفظ طعن، به تحمل طعنه و سرزنش نیز اشاره دارد.

چنان استاده ام پیش و پس طعن که استاده است الف های اطعنا
(همان: ۲۵)

ترکیبات دیگر

‖ از الف آدم و میم مسیح: الف آدم اشاره به حرف الف در لفظ آدم دارد و میم مسیح هم اشاره به حرف میم در لفظ مسیح دارد. // به کنایه یعنی؛ از آغاز آفرینش و خلقت حضرت آدم تا زمان تولد حضرت مسیح (عیسی). // کنایه از آغاز آفرینش و خلقت آدم تا آخرالزمان که حضرت مسیح ظهور می کند و با امام زمان (عج) بیعت می کند و در رکاب او می جنگد. // به کنایه یعنی؛ تمامی پیامبران و توسعا یعنی؛ از آغاز تا حال، از اول تا آخر. (ر.ک. دهخدا، ۱۳۷۷: ۳۲۱۲)

امی گویا به زبان فصیح از الف آدم و میم مسیح
(نظامی گنجوی، ۱۳۷۰: ۱۶)

‖ از ضربت الف سان، چون سین و دال کردن اسد: هرچند به مستقیم و ایستا و استوار و محکم بودن ضربه الف مانند سنان اشاره دارد و از سین به واسطه شکل خاص آن، شکنندگی و خردشدن را اراده کرده است و از دال با توجه به شکل خاص آن، خمیدگی و زبونی و ناتوانی را اراده کرده است، به شکل لفظ و کلمه اسد نیز توجه دارد که از ترکیب این سه حرف الف و سین و دال تشکیل می شود.

چون در اسد رسیدی چون سنبله سنان کش از ضربت الف سان کردی چوسین و دالش
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۳: ۲۲۸)

※ اقلیم دادن الف، حلقه حیّ را: ترکیب، کنایه از بخش آغازین لفظ و کلمه احمد (یعنی اح) است که از پیوستن الف و ح تشکیل می‌شود که از آن به اقلیم دادن الف به حلقه حیّ و یا اعتبار و ولایت بخشیدن الف به حلقه حیّ تعبیر می‌کند. // و نیز ترکیب می‌تواند اشاره به اضافه شدن الف به آغاز کلمه و لفظ حمد باشد که از آن به اقلیم دادن الف به حلقه حیّ و یا اعتبار و ولایت بخشیدن الف به حلقه حیّ تعبیر کرده، و در نتیجه، کلمه و لفظ احمد را ایجاد کرده است.

حلقه حیّ را که الف اقلیم داد طوق ز دال و کمر از میم داد
(نظامی گنجوی، ۱۳۷۰: ۱۶)

※ اوّل و آخر انبیاء شدن الف: اشاره به دو حرف ا در اول و آخر کلمه و لفظ انبیاء دارد.

همچو الف راست به عهد و وفا اوّل و آخر شده بر انبیا
(همان: ۱۶)

※ اوّل و آخر نام شه را الف و نون کردن: خاقانی در این بیت ضمن اشاره به نام پادشاه، یعنی اخستان که اوّل آن ا و آخر آن ن است، به خط‌های راست به اعتبار الف و خمیده به اعتبار نون طغرا نیز توجه دارد.

نام شه زان اوّل و آخر الف کردند و نون یعنی اندر مُلک طغرا برنتابد بیش ازین
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۳: ۳۳۹)

※ باد بی الف: کنایه از لفظ و کلمه بد است که با حذف الف از باد به وجود می‌آید.

خاک و بادی که با تو مختلف است خاک بی الف و باد بی الف است
(نظامی گنجوی، ۱۳۷۰: ۶۲۳)

※ تخته اوّل، الف نقش بستن: اشاره به این دارد که الف در ترتیب حروف ابجد و الفبا در مرتبه اوّل قرار دارد و از طرفی دیگر، برای یاد دادن حروف الفبا برای نوآموزان و متعلمان، ابتداء حرف الف را که اوّلین حرف ابجد و الفبا بود بر روی تخته و لوح می‌نوشتند و تکرار می‌کردند تا

آموخته شود. // براین باور نیز تأکید دارد که نخستین حرفی که از قلم آفرینش خدا بر لوح محفوظ نقش بست الف بود. ر.ک الف.

تختۀ اول که الف نقش بست بر در محجوبۀ احمد نشست
(همان: ۱۵)

* جیم الف میم: علاوه بر ساختار تشبیهی، که زلف را به جیم و قد را به الف و دهان را به میم مانند کرده است به لفظ و کلمۀ جام که از ترکیب این حروف به وجود می‌آید و در بیت بعد، بدان اشاره شده است توجّه دارد.

زلف سیهش به شکل جیمی قدش چو الف، دهن چو میمی
یعنی که چو با حروف جام شد جام جهان نمای نامم
(همان: ۵۵۵)

* چون حلقۀ زنجیر آمدن الف: به کنایه یعنی؛ به حالت حلقه حلقه در آمدن الف و از حالت راست، به انحنا مبدل شدن و خمیده شدن و تابدار گشتن الف است. // به شکل کشیده و برافراشته آه نیز توجّه دارد که در آن، گویی الف به ه حلقۀ زنجیر مبدل شده است.

ز آه ایشان گه الف چون سوزن عیسی شده گاه همچون حلقۀ زنجیر مطران آمده
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۳: ۳۶۹)

* چون سوزن شدن الف: به راست و باریک شدن الف اشاره دارد. // به شکل کشیده الف در لفظ آه کشیده نیز توجّه دارد.

ز آه ایشان گه الف چون سوزن عیسی شده گاه همچون حلقۀ زنجیر مطران آمده
(همان: ۳۶۹)

* چون لام الف میان بستن: کنایه از گره چپ اندر راست بر میان زدن و میان را محکم بستن است. // کنایه از با تمام وجود به خدمت و اطاعت و انجام کاری ایستادن. و نیز ر.ک. لام الف.

بسته میان، خسروان، پیش تو چون لام الف ساخته در خدمت، دل چو الف، قد چو لام
(فلکی شروانی، ۱۳۴۵: ۵۲)

* حی الف دال میم: به لفظ و کلمۀ احمد که از ترکیب این حروف به وجود می‌آید، توجّه دارد.

حلقه‌حی را که الف اقلیم داد طوق ز دال و کمر از میم داد
(نظامی گنجوی، ۱۳۷۰: ۱۶)

※ دال با الف نیوستن: با عنایت به شکل خاص دو حرف د، ا که در حالت ترکیب هیچ‌گاه به هم نمی‌پیوندند و وصل نمی‌شوند، ترکیب، کنایه از امری محال و غیرممکن است. // چون دال، نشانه خمیدگی و ناراستی است و الف نشانه راستی و درستی، ترکیب، کنایه از عدم توافق و عدم سنخیت و عدم هماهنگی است.

آری همه کژ ز راست بگریزد چون دال که با الف نیوندد
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۳: ۸۶۵)

※ دل چون الف ساختن: در اینجا، کنایه از یکتا کردن دل و نهایت صداقت و یکرویی و وفاداری و همدلی است. ر.ک. الف.

بسته میان، خسروان، پیش تو چون لام الف ساخته در خدمت، دل چو الف، قد چو لام
(فلکی شروانی، ۱۳۴۵: ۵۲)

※ دو پی، چون لام الف خم زدن: یعنی دو پا را مانند لام الف خم زدن و بر یکدیگر گره زدن و به هم پیوستن. // کنایه از گره خوردن، ادغام شدن و یکی گشتن. // کنایه از نهایت توافق و سازگاری است. // کنایه از عشق‌بازی و هم‌آغوشی است. و نیز ر.ک. لام الف.

دو پی هر دو چون لام الف خمزده دو حرف از یکی جنس درهم زده
(نظامی گنجوی، ۱۳۷۰: ۱۱۴۲)

※ سین سلامت در الف از افزودن: با اضافه شدن سین به الف لفظ آز، کلمه و لفظ ساز به وجود می‌آید. کنایه از لفظ ساز. // کنایه از کاستن و از بین بردن شدت و حدت آز و حرص و طمع، و تسلط بر آن پیداکردن است.

گر ز پی سازکار در الف از سین سلامت فزودمی چه غمستی
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۳: ۸۰۵)

* صد هزار لام الف افتاده: در این بیت دست و پای شتران و مرکبان، به لام الف مانند شده است که گویی با هم گره خورده‌اند. // ترکیب، اشاره به شکل لادارد که از تلاقی دست و پای مرکبان به وجود آمده است. ر.ک. لام، الف. (ر.ک. سجادی، ۱۳۷۴: ۹۷۳)

چون صد هزار لام الف افتاده یک به یک از دور، دست و پای نجیبان رهبرش
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۳: ۲۱۷)

* صفر را با الف هم حساب دیدن: صفر را از نظر ارزش، با مقام و ارزش الف که در حساب ابجد یک است، هم طراز دیدن. صفر را در شمار الف آوردن. // در این بیت، خاقانی، صورت خود را در ناچیزی و بی‌قدری به صفر مانند کرده است و پیامبر را در راستی و منزلت به الف مانند کرده است. // به الف که از نظر جایگاه در مقام اول حروف ابجد و از نظر ارزشی، یک و شبیه یک است نیز توجه دارد که افزودن عدد صفر بر الف (یک) ارزش عددی آن را ده می‌کند. شاید شاعر با این نظر می‌خواهد ارزش پیدا کردن خود را که صفر است و ارزش ندارد، به واسطه هم‌جواری با پیامبر که یک است، نشان دهد. و نیز ر.ک. الف، صفر (صفر، الف).

صورت‌م را که صفر ناچیز است با الف هم‌حساب دیدستند
(همان: ۸۷۸)

* نقش الف لام میم: از نقش سه حرف الف، لام، میم، لفظ و کلمه آلم به معنی درد و رنج و مشقت، به وجود می‌آید.

صورت عین شین و قاف در سر یعنی که عشق نقش الف لام میم در دل یعنی آلم
(همان: ۲۶۰)

* لام الف: دو حرف ل، ا. // الف نشانه کشیدگی و راستی و بلندی است و قد و قامت کشیده را به آن نسبت می‌دهند و لام، نشانه خمیدگی و ناراستی است و قد و قامت خمیده را به آن نسبت می‌دهند. // کنایه از دو چیز راست و خمیده است. // کنایه از عدم توافق و هماهنگی، و در تضاد بودن. // با توجه به شکل حرف ل، الف لام می‌تواند به شکل «ا» که در شکل حرف ل دیده می‌شود اشاره کند که کنایه از توافق و سازگاری است. // کنایه از لفظ لا می‌باشد. // با عنایت به

شکل لفظ لا، کنایه از پیوستگی و اتصال و ائتلاف و ادغام و دوستی و توافق و یکدستی و نیز معاشقه و عشق‌بازی و وصال است. // با توجه به شکل لا، کنایه از هرچیز سراپا دو نیم شده. // با توجه به شکل لا، کنایه از تکبر و غرور و بیاعتنایی است. // کنایه از تواضع و فروتنی و خدمت‌گزاری است. // لامالف، کنایه از گره‌های که چپ و راست و درهم بندند. گره محکم و چپ اندر راست. // کنایه از هرچیز درهم‌تنیده و به هم بافته و درهم پیوسته و گره خورده است. // کنایه از هر چیز پیچیده و پیچ در پیچ است. // کنایه از به هم خورده و آشفته است. // کنایه از خروج از حالت عادی و اصلی، و نابودی است.

بسته میان، خسروان، پیش تو چون لام الف ساخته در خدمت، دل چو الف، قد چو لام
(فلکی شروانی، ۱۳۴۵: ۵۲)

هرکس که پیش نون کمان وار بخفت در گردنش چو لام الف آمد زه کمان
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۵۳)

دو پی هر دو چون لام الف خم زده دو حرف از یکی جنس در هم زده
(نظامی گنجوی، ۱۳۷۰: ۱۱۴۲)

*هلال تن پیش بالای الف وار کسی چون نون کردن: قامت کشیده و بلند را در برابر قدّ و قامت کشیده و بلند کسی خمیده کردن.

نه به بدری برسد هرکه هلال تن خویش پیش بالای الفوار تو چون نون نکند
(فلکی شروانی، ۱۳۴۵: ۲۸)

*هیچ در بر بودن الف: ر.ک. الف (چیزی، هیچ) ندارد.

لیکن بر کوه قاف پیکر همچون الف است هیچ در بر
(نظامی گنجوی، ۱۳۷۰: ۵۷۱)

نتیجه گیری

اگرچه شعرای سبک آذربایجانی از نظر جایگاه خلق مضامین هنری و ادبی، در آغاز راه آفرینش‌های ادبی و هنری نغز نسبت به دوره‌های بعد خود یعنی، سبک عراقی و بویژه سبک هندی قرار دارند، اما دامنه توجه آن‌ها به خلق تعابیر و ترکیبات و مضامین برساخته از حروف الفبا بویژه الف، قابل تأمل و بررسی است. در میان شاعران طراز اول سبک آذربایجانی، **خاقانی شروانی** در مقایسه با دیگر شعرای این سبک، بیشتر از دیگران از حرف الف در ساخت مضامین و تعابیر و ترکیبات ادبی و هنری و تصویری بهره جسته است. ترکیبات و تعابیر و تصاویر برساخته از الف خاقانی از زیباترین تصاویر و مضامین هنری در ادب پارسی است. **نظامی گنجوی** به عنوان شاعر دیگر این سبک، بعد از خاقانی بیشتر از دیگر شاعران، در آفرینش تصاویر و مضامین ادبی و هنری از شکل و حالت حرف الف استفاده نموده است. تصاویر شاعرانه و هنرمندانه نظامی از لطافت و ظرافت خاصی برخوردار است که کمتر در دیگر شعرای این سبک می‌توان یافت. **مجیرالدین بیلقانی** از نظر ساختارهای ذهنی، به عنوان شاعر بعد از نظامی در خلق فضاهای شاعرانه و ادبی از الف، بیشتر شبیه و نزدیک به خاقانی است و تعابیر و ترکیبات او، رنگ و بوی اشعار خاقانی دارد. **فلکی شروانی** نسبت به خاقانی و نظامی و **مجیرالدین بیلقانی** کمتر به مضمون آفرینی ادبی و هنری از الف پرداخته است. تعابیر و تصاویر و ترکیبات محدود و انگشت شمار فلکی شروانی لطافت و ظرافت خاص خود را دارد.

فهرست برخی منابع و مأخذ:

- ۱- بیلقانی، مجیرالدین، (۱۳۵۸)، *دیوان مجیرالدین بیلقانی*، تصحیح و تعلیق محمد آبادی، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- ۲- خاقانی شروانی، افضل‌الدین، (۱۳۷۳)، *دیوان خاقانی*، تصحیح ضیاء‌الدین سجّادی، تهران، زوآر.
- ۳- خلف تبریزی، محمدحسین، (۱۳۶۲)، *برهان قاطع*، به اهتمام معین، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم.
- ۴- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، *لغتنامه*، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، تهران، مؤسسه لغتنامه دهخدا و دانشگاه تهران، چاپ اول.
- ۵- رامپوری، شرف‌الدین، (۱۳۶۳)، *فرهنگ غیث اللغات*، به کوشش منصور ثروت، تهران، امیرکبیر، چاپ اول.
- ۶- سجّادی، سید جعفر، (۱۳۶۲)، *فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*، چاپ اول، تهران، طهوری.
- ۷- سجّادی، سید ضیاء، (۱۳۷۴)، *فرهنگ لغات و تعبیرات خاقانی*، تهران، زوآر، چاپ اول.
- ۸- فلکی شروانی، ابوالنظام نجم‌الدین محمد، (۱۳۴۵)، *دیوان فلکی شروانی*، به اهتمام و تصحیح طاهری شهاب، تهران، ابن سینا.
- ۹- معین، محمد، (۱۳۷۵)، *فرهنگ معین*، تهران، امیرکبیر، چاپ نهم.
- ۱۰- نظامی گنجوی، ابومحمد، (۱۳۷۰)، *کلیات خمسۀ نظامی گنجوی*، به تصحیح وحید دستگردی، تهران، امیرکبیر.